



میان انبوه روایت‌هایی که از جنگ، شهادت و ایثار گفته‌اند، گاهی صدای ناشنیده می‌ماند؛ صدایی نه از میدان نبرد که از حریم خانهای ساده، جایی در انتهای یک کوچه خاکی، جایی که عشق، به سکوت می‌بالد و دل‌تنگی، معنای حضور می‌گیرد. «چراغ خاندام روشن است» نیش‌های زندگی مردی است که در آغاز جوانی با به سر‌بازی نهاد، به فرماندهی رسید، دل در گروی وطن داشت اما دل‌سپرده زنی بود که در هر مأموریت، در هر انتقال، در هر خطر، با او زیست. شهید محمداسماعیل دلاور، مردی پر خاسته از دل خاک جنوب، از روستای خشت در استان فارس، یا دستانی پینه‌بسته از کار و دلی روشن از ایمان، در ۱۸ سالگی لباس خدمت بر تن کرد و از همان آغاز نامش با واژه‌هایی چون «مسئولیت»، «تعهد» و «امینیت» گره خورد. او سر‌بازی را نه تنها وظیفه که عبادت می‌دانست. پس از گذراندن دوره‌های آموزشی در تهران و شیراز، قدم به فرودگاه‌های شیراز و بوشهر گذاشت؛ جایی که سنگینی مأموریت‌ها هر روز بیشتر بر شانه‌هایش می‌نشست. اما در میانه این مأموریت‌های خاک‌آلود و شب‌های بی‌پایان، عشق جوانه زد. ازدواج کرد، پدر شد و خانهای بنا کرد. از همان روز‌های آغازین زندگی مشترک، همسرش آموخت که باید مای‌های شوهرش سفر کنند، بار ناگهانی جابه‌جایی‌ها را بر دوش بکشند، در خانه‌های سازمانی زندگی کنند، با تنهایی بچه‌ها را بخواهند و با بی‌خبری‌ها کنار بیایند. او فقط همسر نبود؛ نگهبان خانه بود، آموزگار صبر و روایتگر مهر. «چراغ خاندام روشن است» زندگی‌نامه داستانی شهید امنیت محمد اسماعیل دلاور، به قلم کبری خداپنشن در ۲۰۸ صفحه در انتشارات روایت فتح منتشر و روانه بازار نشر شد.



چشم روشنی

کتاب «چشم روشنی» روایت همسر جانباز شهید سیدجواد کمال از زندگی اوست؛ از کودکی، خواستگاری، آغار جنگ در خرمشهر، بیماری و مشکلات همسر تا ساخت مسجد و شهادت. نثری روان و صمیمی، شوخ‌طبعی و اخلاق نیکوی شهید را به تصویر کشیده است. این کتاب به قلم کوثرلک در نشر شهید کاظمی منتشر شده است.



به شرط عاشقی

کتاب «به شرط عاشقی» روایت زندگی شهید طاهری است؛ از عضویت در بسیج آبادان و فرماندهی سپاه در دوران دفاع مقدس، تا مجروحیت‌های سنگین در عملیات‌ها و جانی‌ای. اوس از سال‌ها، برای دفاع از حرم اهل بیت (ع) عازم سوریه شد و در خان‌طومان به شهادت رسید. این کتاب به قلم رضیه غبیشی در نشر شهید کاظمی منتشر شده است.

زیر آوار دنبال پسر می گشتم

گفت‌وگو با مادر شهید امیرمحمدباقری، از شهدای میناب



گزارش

الناز عباسیان | خبرنگار | سوگواران واقعی همه جنگ‌ها، مادرها و پدرها هستند؛ آنهایی که پاره‌های تنشان را در ناز و نعمت بزرگ کرده‌اند و حالا به وقت شکوفه دادن نهال زندگی‌شان، باید تاابد داغدار بمانند. مادر شهید امیرمحمدباقری از شهدای میناب یکی از همین داغداران ابدی است. زینب طاهری که چندماه قبل از شهادت پسر کوچکش امیرمحمد، پسر بزرگ ترش امیر حسن را از دست داده، این روزها بیشتر از هر مادری دلتنگ پسر هاست.

پسر باحیا و باادبی بود

مادر شهید خاطرات امیرمحمد را اینگونه آغاز می‌کند: «امیرمحمد متولد ۹۳ و پایه پنجم بود. تازه ۲سال بود که به این مدرسه رفته بود. تعریف امور تربیتی و آموزشی این مدرسه را زیاد شنیده بودم. برای همین مدرسه‌اش را تغییر دادم. خیلی باحیا و باادب بود. بعد از رفتن امیرحسن، خیلی ناراحت بود. اوایل زیاد گریه می‌کرد و همیشه می‌پرسید داداش کیجاست؟ اما بعدا جلوی ما بروز نمی‌داد تا ناراحت نشویم. وقتی من یا پدرش گریه می‌کردیم، می‌گفت ناراحت نیاشید. من مطمئنم جای داداشی خوبه. دست آخر خودش هم رفت پیش داداشی. امیرمحمد و امیرحسن خیلی همدیگر را دوست داشتند. انقدر همدیگر را بغل می‌کردند که من می‌گفتم بس است. امیرمحمد همیشه او را به پارک و استخر می‌برد.»

مادر از بخشدگی کودکان‌اش نقل می‌کند: «یک روز پول خوراکی خواست. به او اسکناس ۱۰۰ هزار تومانی دادم و گفتم نصفش خوراکی بخر، نصفش را بیاور. وقتی برگشت، پرسیدم نصف پولت چی شد؟ گفت به دوستم دادم. گفتم چرا؟ گفت خوراکی نیاورده بود و پول همراهش نبود. گفتم فرض دادی؟ گفت نه مامان، فرض چیه؟ آدم به دوستش فرض نمی‌دهد، همین جور دادم. وقتی خاله‌اش به سفر حج رفته بود، خیلی از خدا و کعبه سؤال می‌کرد و می‌گفت دوست دارم بروم خانه خدا تا با خدا حرف بزنم. او با بازل هواپیمای جنگی درست کرده بود و می‌گفت می‌خواهم با دشمن بجنگم. هنوز موشک بچندام را دارم.»

خوابی که تغییر شد

مادر ادامه می‌دهد: «چند روز قبل از حادثه میناب، خودش خواب دیده بود که امیرحسن آمده و او را به فروشگاهی می‌رود و به او گفته هر چه می‌خواهی بدار. کلی خوراکی و اسباب‌بازی را داشته بود. وقتی برای من و پدرش تعریف کرد، پدرش پرسید: نورابرگرداند خانه؟ گفت: نه، نوه‌مان فروشگاه‌مقدم پدرش نگران شد. ولی من اعتنایی نکردم.»

لحظه‌ای که مادر، پیکر را شناخت

مادر شهید امیرمحمدباقری، با صدایی که بغض، کلمات را می‌بلعد، از تلخ‌ترین لحظه زندگی‌اش می‌گوید: روزی که میان هیاهوی مدرسه، پدنیال پسر ۱۱ساله‌اش می‌گشت و نمی‌دانست که او دیگر در میان زندگان نیست؛ «من خودم در مدرسه دنیالش می‌گشتم. به همسرم گفتم به بیمارستان برو، چون تعدادی از بچه‌ها رابه آنجا برده بودند. پدر امیرمحمد با دامادمان رفت. چند لحظه بعد زنگ زدند و گفتند: «بیا، پیدا کردیم.» به من گفتند سالم است، فقط دستش شکسته و در بیمارستان بستری است. باورم نشد. رقت بیمارستان، اما آنجا شلوغ بود و اجازه ندادند وارد شوم.» در همان لحظات سخت، کوچک‌ترین نشانه‌ای برای تأیید هویت پسرش کافی بود: «دامادم پرسید لباس

شاه به واسطه نامه سردار سیدمحمد باقرزاده، فرمانده کمیته جست‌وجوی مفقودین ستاد کل نیروهای مسلح به رئیس کمیته بین‌المللی صلیب سرخ، این احتمال پررنگ شد که جواد صالحی، عبدالعجید دشتیان و عمران بهر و شیان در اسارت نیروهای قطر

از همان روزی که پیکر شهید مجید کاظمی، خلبان شجاع‌دل ایرانی به وطن بازگشت، همه منتظر خبری از حال ۳ خلبان دیگری بودند که همراه با شهید کاظمی برای حمله به پایگاه العدید آمریکایی‌ها عازم آسمان قطر شده بودند. حالا پس از گذشت

چشم انتظار بازگشت ۳ خلبان اسیر



گزارش

مکت

راز شناسایی اسرایی که مفقود بودند

شاه‌حسینی‌رئیسین به‌رقم ۳۹هزار و ۱۱۴۰زاده و آزادی‌شمار زیادی از اسرایی کشورمان را به معجزه تعبیر می‌کند: «در تبادل بزرگ که از ۱۳۶۹/۵/۲۶ تا ۱۳۶۹/۶/۲۴ در ۴۲مرحله انجام شد، ما برای رژیم بعث شرط گذاشتیم که فقط در ازای آزادی اسیر ایرانی، اسیر عراقی به آنها را تحویل می‌دهیم. در حالی که بیش از ۵۵هزار اسیر عراقی در ایران داشتیم، تعداد اسرایی ثبت‌نام شده ایرانی فقط ۱۸هزار نفر بود. گذاشتن این شرط باعث شد آنها تعداد زیادی از اسرایی را که حتی صلیب سرخ هم از وجود آنها اطلاعی نداشت با ما مبادله کنند و ۳۷هزار و ۳۲۲شهرزاد را تبادل بزرگ به ما تحویل دهند. از کل آزادگانی که به کشور بازگشتند، ۲۳ نفر بانوانی بودند که اکثر از شهروندان غیرنظامی بودند و فقط ۵ نفر به‌عنوان امدادگر در جبهه حضور داشتند. آنها در سال‌های ۶۰ و ۶۲ برگشتند.»

اتفاقی باعث شد که رژیم بعث به‌جیت هیأت مبادله‌کننده ایرانی در اجرای شرطش پی برده «ما هر روز هزار اسیر را از بعضی‌ها تحویل می‌گرفتیم. در روز چهارم یا پنجم مبادله بود که دیدیم تعداد اسرایی ۹۹هزار است.

ما هم فوراً یکی از اسرایی آنها را میان اسرایی آماده تبادل جدا کردیم و تحویل او را مشروط به تحویل اسیر خود کردیم. آنها که انتظار این برخورد و اصرار ما را نداشتند، او را به ما تحویل دادند و تا آخرین مرحله تبادل این رفتار را تکرار نکردند.»



بازگشت پرستوها

مرور روز‌های بازگشت آزادگان به کشور در گفت‌وگو با

عضو کمیته مذاکرات تبادل اسرا در دوران دفاع مقدس

گزارش

رایحه تیموری | روزنامه‌نگار | بعد از ظهر ۲۶ مرداد سال ۶۹ لحظات نفسگیری را در مورد تاریخ ۸سال دفاع مقدس در خود جای داده است: لحظاتی که نخستین کاروان اسرایی ایرانی از مرز خسروی به وطن بازگشتند تا پریشانی خانواده‌های چشم انتظار به پایان برسد. آن روزها تمام شهر را ولوله شادی تسخیر کرده بود و خبر دهان‌به‌دهان می‌گشت که هر شهر و محله میزبان یک آزاد است؛ یک جوان که با قدر رشید از خانه رفت و ویا چهره‌ای تکیده بازگشت. روند آزادی اسرایی ایرانی ۲سال پس از قبول آتش‌بس میان ایران و عراق با وجود گذشت ۳۶سال هنوز پر از روایت‌های ناگفته است: در ست‌مانند صحبت‌های مجیدشاه‌حسینی، معاون اجرای وقت کمیسیون اسرا و مفقودین ایرانی و عضو کمیته مذاکرات تبادل اسرا در جنگ تحمیلی که هر بار گفتن و شنیدن خاطرات آن روزها را تبدیل به درجعه‌ای می‌کند برای زنده نگه داشتن یاد آنها که با تمام مشقت‌ها پای وطن ماندند.

اولین شاهد

مجید شاه‌حسینی در مورد نخستین لحظه شروع تبادل اسرا می‌گوید: «اولین گروه از اسرایی ما را صبح روز ۲۶ مرداد ۱۳۶۹ برای تبادل به مرز مندر به عراق آورده بودند. آنها را در آن گرمای سوزان چله نایبستان، داخل چادرهایی پاره و کثیف به‌سختی جا داده بودند. ۱۰۰۰ اسیر تشنه و بدون آب داخل چند چادر بودند. انقدر شرایطشان بد بود که برای نفس کشیدن سرهایشان را از چادر بیرون می‌آوردند. قبل از اینکه هر اسیر آزاد شود و به کشورش باز گردد، ملاقات بدون شاهد با حضور نماینده کمیته صلیب سرخ انجام می‌شود. یعنی نماینده صلیب سرخ بدون حضور مقام بازداشت‌کننده فرد اسیر با او صحبت می‌کند که آیا دلش می‌خواهد به کشورش باز گردد یا خیر. این مسیر طی شد و حدود ساعت ۲ظهر بود که ۱۰۰۰ اسیر ما بی‌کموکاست آماده بودند تا با اتوبوس و زمینی وارد خاک کشورمان شوند، اما هنوز به بسیاری از آنها باور نمی‌کردند که سال‌های سخت و تلخ استادی تمام شده و در تمام طول مسیر اشک می‌ریختند تعدادی از آنها هم در همان شرایط خفقان اردو‌گاه‌ها شعارهایی را روی کاغذ و مقوا نوشته بودند.»

گمشده‌هایی که اسیر بودند

عضویت شاه‌حسینی در کمیته مذاکرات تبادل اسرایی جنگ تحمیلی سبب شده او نظاره گر اشک‌های شوقی باشد که در چشم‌های ناباور آزادگان کشورمان بعد از باگذاشتن به خاک وطن حلقه می‌زد، اما آن روزها برایش خالی از اتفاقات و صحنه‌های تلخ و ناگوار هم نبود. او در گفت‌وگو با همشهری از معجزه شناسایی اسرا و افزایش آمار اولیه ۱۸هزار نفر به ۳۷هزار و ۳۲۲شهرزاد در تبادل بزرگ گفت: «آماري که هنوز با هیچ‌کس از آن حرف می‌زنند: «رژیم بعث اسرایی ما را در ۳۱ اردو‌گاه نگهداری می‌کرد که فقط اردو‌گاه‌های رومادیه، موصل و یک اردو‌گاه در نکریت ثبت شده بودند و صلیب سرخ به اطلاعات آنها دسترسی داشت. ۱۱ اردو‌گاه دیگر رژیم بعث مانند اردو‌گاه‌های مخوف نکریت، تهران و بعقوبه، اردو‌گاه‌های سوری و دور از دسترس نمایندگان کمیته بین‌المللی صلیب سرخ بودند و کسی به وجود اسرایی آنها دسترسی نداشت. در زمان تبادل فقط حدود ۱۸هزار نفر از اسرایی ما ثبت‌نام شده بودند و تعداد زیادی از اسرایی ایرانی که در اردو‌گاه‌های ثبت‌نشده نگهداری می‌شدند، جزو مفقودین به شمار می‌آمدند. آزادشدن این مفقودین و افزایش شمار آزاد‌های ما از ۱۸هزار نفر به ۳۷هزار و ۳۲۲شهرزاد معجزه‌ای بود که در آن روزها اتفاق افتاد.»



روندی که ۸سال طول کشید

فرایند تبادل اسرا زمانبر بود و در چندین مرحله انجام شد. نخستین مرحله آن هم در بحبوحه جنگ انقلابی افتاد: «تلاش ما برای آزادسازی رزمندگان و غیرنظامیان ایرانی اسیرشده در دوران جنگ تحمیلی از همان سال‌های اول جنگ شروع شد و ما از ۲۶ خرداد سال ۱۳۶۰ تا ۲۸ دی سال ۱۳۶۸ نوانستیم ۹۶۹ نفر از این اسرا را که جانباخ یا بیمار بودند، با نظارت نمایندگان کمیته صلیب سرخ به کشور برگردانیم. این روند تا ۲۸ دی ماه ۱۳۶۸ ادامه داشت. ۲۶ مرداد ۱۳۶۹ بزرگ‌ترین مرحله تبادل بعد از آتش‌بس اتفاق افتاد و در تبادل بزرگ ۳۷هزار و ۳۲۲شهرزاد از رژیم بعث تحویل گرفتیم. آخرین مرحله تبادل اسرا هم از ۱۳ مهر سال ۱۳۶۹ آغاز شد و تا ۲۶ اسفند سال ۱۳۸۱ ادامه داشت و طی آن ۳۹۹ نفر از اسرایی ما که به‌دلیل مواردی مانند نگهداشتن رادیو و وسایل ممنوعه یا درگیری با منافقین محکوم شده و به زندان‌های کیفری رژیم بعث افتاده بودند، آزاد شدند. حمله آمریکا و متحدانش به عراق باعث شد رژیم بعث با آزادی این محکومان موافقت کند و تلاش‌های چندین‌ساله ما برای آزادی آنها به‌طور غیرمنتظره‌ای به نتیجه برسد. با احتساب همه این مراحل، تعداد آزادگان کشور ۳۹هزار و ۱۴۰ نفر بود.»

آزادی خلبان لشگری

خاص‌ترین لحظه‌ای که شاه‌حسینی در جریان تبادل اسرا شاهد، زمان بازگشت خلبان حسین لشگری است: «یکی از شیرین‌ترین اتفاقات لحظه‌ای بود که شهید خلبان حسین لشگری بعد از تحمل ۱۸سال اسارت سال ۱۳۷۷ به وطن برگشت. آزادی و بازگشت ۲ نفر از خلبانان مان و تعدادی از ایرانیانی که در حال تفحص پیکر شهید اسیر شده بودند، فرایند دشواری داشت که به نمر رسیدن آن شیرین و خوشحال کننده بود. «مرز خسروی-مندره تنها مرز زمینی تبادل اسرا بوده است.» اکثر اسرا از مرز زمینی به کشور برگشتند و فقط اسرایی آزاد شده در مرحله اول و تعداد کمی از اسرایی آزاد شده در تبادل بزرگ که از نظر جسمی امکان انتقال از طریق مرز زمینی را نداشتند، از مرز هوایی مهرآباد برگشتند.»

هستند. هر چند سخنگوی وزارت امور خارجه قطر، خبر‌های مربوط به اسارت خلبان‌های ایرانی را رد کرد. سردار باقرزاده اجازه بسته‌شدن این پروژه را نداد و اعلام کرد: «قطر به‌جای تکذیب مجوز حضور تیم بازشناسی نیروی هوایی را صادر کند.»